

# کتاب کوچک

جامع لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌المثل، بامی فارسی

حرف ب  
د فتر اول

لغت

با همکاری آیدا سرکیسیان

مؤلفات: ...

تصنیف ... باز... (۱۰۰۸)

بازم صدای نی میاد... (۱۰۰۸) (۱۰۰۹)

تصنیفی است که مردم، به مناسبت وقایعی که برای لطفعلی خان زند روی داده بود ساخته‌اند، به سال ۱۱۷۱ شمسی.

«لطفعلی خان، پسر جعفرخان و نواده برادری کریمخان زند، هشتمین و آخرین شاه این سلسله بود (۱۱۶۸ تا ۱۱۷۴ شمسی). به سال ۱۱۶۸ که جعفرخان به توطئه کسانی از امیران زندیه مسموم شد، لطفعلی خان که مأمور بنادر و سواحل خلیج فارس بود با آگاه شدن از قتل پدر به سرعت



لطفعلی خان شاهراده  
زیبا و دلبر زند

خود را به شیراز رساند. باینتخت را از صید مراد خان که جانشین جعفرخان سده بود گرفت و کشتندگان بدر را مجازات کرد و به تخت نشست. اما در همان سال آغا محمدخان قاجار برادرش جعفرخان و سردارش مصطفی خان دولو را به شیراز فرستاد. در اوایل سال بعد، خان جوان زند به قصد جنگیدن با آغا محمدخان روانه اصفهان شد و شیراز را به حاجی ابراهیم کلانتر سپرد در حالی که به قصد خیانت این فرد بی برده بود. حاجی ابراهیم در شیراز سران خاندان زند را دستگیر کرد و برادرش در اردوی ساهی که به قمشه رسیده بود شورشی بر پا داشت که در نتیجه آن اردو برانگنده شد و لطفعلی خان ناگزیر به شیراز برگشت اما کلانتر خائن مانع ورود او به باینتخت شد و جوان رشید زند جز حرکت به سوی بوشهر حاره‌نی نیافت. وی در تمام طول سال ۱۱۷۰ با قوای مختصری که بر خود گرد آورده بود با اتباع خان قاجار نبرد می‌کرد تا آن که به سال ۱۱۷۱ آغا محمدخان تصمیم گرفت شخصاً به دفع او اقدام کند. لطفعلی خان که از حرکت نیروهای وی از اصفهان آگاه شده بود پیشدستی کرده در خفا خود را به پانزده فرسنگی شمال شیراز رساند و هنگام صرف شام، دلبرانه به اردوی دشمن حمله برد و پس از متفرق کردن آنها تا سرایرده آغامحمدخان نیز پیش رفت و چیزی نمانده بود که کارش را بسازد اما

یکی از اطرافیان‌ش بدو چنین تفهیم کرد که آخته خان گریخته است. چون صبح شد و لطفعلی خان دانست که خان قاجار بر جای است و نظم اردوی خود را نیز برقرار کرده، به سبب معدود بودن همراهان خود، ناچار به جانب خراسان تاخت و باز چندی در حدود یزد و ابرقو با دشمن در زد و خورد بود تا در سال ۱۱۷۳ به دعوت مردم کرمان بدانجا رفت. آقا محمد خان که از او بر جان و دولت خویش بیمناک بود به کرمان لشکر کشید. فتحعلی خان از او شکست یافت و در شهر متحصن شد اما پس از چهار ماه، محافظین یکی از دروازه‌ها به او خیانت کرده راه را گشودند و دوازده هزار تن از سپاهیان آخته خان به شهر ریختند. لطفعلی خان تا آنجا که قدرت داشت با ایشان جنگید و سرانجام، هنگامی که دیگر کسی را از همراهان خود نیافت از خندقی با اسب به آن سو جست و با شکستن صف محاصره خود را به‌ارگ پیم رساند. آغا محمد خان حکم به‌وبرانی کرمان و قتل عام مردم آن داد و برای تنبیه باقی‌ماندگان فرمان داد بیست هزار جفت چشم از ایشان برکنند، چنان که کرمان از آن پس شهر کوران نام گرفت.

حاکم بم چون برادرش را - که از یاران لطفعلی خان بود - همراه او ندید به گمان این که اسیر چنگال آغامحمد خان شده است تصمیم گرفت لطفعلی خان را دستگیر کرده به آخته خان بسپارد و برادر خود را از مرگ برهاند. لطفعلی خان موضوع را دریافت و قصد فرار کرد اما سخت زخمی شد و او را به همان حال تحویل آغا محمدخان دادند.

قجر خونخوار ابتدا به دست خود چشم‌های جوان زیبا و رشید زند را از حدقه بیرون کشید و بعد به دستور او قاطرچیان خاصه مورد تجاوز قرارش دادند. آنگاه دو قطعه الماس دریای نور و تاج ماه را که می‌دانست بر بازو بند لطفعلی خان نصب است از او گرفت و با وضعی سخت اسفناک، مجروح و کور و خوار شده، او را به تهران فرستاد و به حاکم این شهر فرمان داد که به قتلش برساند.

این رباعی منسوب به لطفعلی خان است که در اواخر ایام حیات خویش سروده:

یارب! سندی ملک ز دست چو منی

دادی به مختشی، نه مردی نه زنی.

از گردش روزگار معلوم شد

پیش تو، چه ذف زنی چه شمشیر زنی!

[با استفاده از لغت‌نامه، در حرف ل، ص ۲۰۹]

و منابع دیگر

سر هارفورد جونز که به گفته خودش «هنگامی که [لطفعلی خان] در پناهندگی به سر می‌برد افتخار داشته است که با او زیر یک چادر و بر روی یک جل اسب بنشیند» (ص ۸) می‌نویسد:

«مردم لطفعلی خان را به خاطر صفات شایسته‌اش بسیار دوست داشتند. شهامت، پایداری، و شجاعت و کفایتی که او به هنگام بلا و سختی از خود نشان می‌داد هنوز موضوع ترانه‌هایی است که شاید تا زبان فارسی زنده است زنده بمانند. لطفعلی خان به وقت نعمت جوانمرد و خوشایند و دست و دل‌باز، و به وقت سخت‌ترین مصیبت‌هایی که بتواند بر آدمی روی آرد با وقار و خوددار و با عزم بود. حال، این که انسانی چنین شریف... آنچنان بازیچه خیانت مردی پلید» گردد و اعتمادی را که نمی‌بایست و نمی‌شایست بر آن خائن بندد و با جنان وضع شنیعی به قتل برسد که از شنیدن ماجرای آن لرزه بر تن آدمی افتد، و این که پسر خردسالش را اخته کنند، دخترش را به پست‌ترین موجودات بیخشنده، و به زنش تجاوز کنند، اگر این همه بازی تقدیر بود که ما را ابرادی نیست...»

[آخرین روزهای لطفعلی خان زند]  
مترجمان: هما ناطق و جان گرینی، ص ۸

وی آنگاه در صفحه‌نی دیگر می‌نویسد:  
«شایستگی‌ها و دلاوری‌های [او] موضوع تصنیف‌ها و ترانه‌هایی است که مردم در کوچه و بازار و رو در روی حاجی ابراهیم می‌خوانند.»  
و در حاشیه قید می‌کند که:

«آقای اسکات وارینگ در سفرنامه خود» به شیراز، اولین تصنیفی را که مردم این شهر - وقتی فهمیدند برخلاف شایعات، لطفعلی خان در اردوی خود به قتل نرسیده ساخته‌اند - نقل کرده است... آقای وارینگ می‌گوید دلایل زیادی در دست است که این تصنیف ساخته میرزا حسین (وفا) است [که] شاعر بسیار بزرگی بود.»

[همان جا، ص ۱۵۰]

که موضوع اخیر با ملاحظه غزل‌هایی که مترجمان کتاب در ضامنه آن نقل کرده‌اند قابل نفی است.

مترجمان آنگاه در یادداشت‌های خود چنین آورده‌اند:

«اسکات وارینگ در ۱۸۰۲ (مطابق ۱۱۸۱ شمسی) یعنی سال‌های اول سلطنت فتحعلی شاه و هشت سال بعد از قتل لطفعلی خان از ایران دیدن کرد. تصنیفی که هارفورد جونز به آن اشاره می‌کند به طور ناقص و به صورت زیر در سفرنامه وارینگ آمده است و ما به همان شکل آن را از

سفرنامه وارینگ نقل می‌کنیم:

بالای بان اندران  
 قشون آمد مازندران  
 جنگی کردیم نیمه تمام  
 لطفی میره شهر کرمان  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

حاجی<sup>۱۴</sup>، تو را گفتم پدر  
 تو ما را کردی در به در  
 خسرو<sup>۱۵</sup>، دادی دست قجر  
 لعنت به ریش تو پدر  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

لطفعلی خان بوالهوس  
 زن و بچه‌اش بردند طبس  
 مانند مرغی در قفس  
 طبس کجا تهران کجا<sup>۱۶</sup>،  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

لطفعلی خان، مرد رشید  
 هر کس رسید آهی کشید  
 مادر، خواهر، جامه درید  
 لطفعلی خان بختش خوابید  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

بالای بان اندران  
 قشون آمد مازندران<sup>۱۷</sup>،  
 بالای بان دلگشا  
 صبر از من و داد از خدا  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

لطفعلی خان می‌رفت میدان  
 مادر می‌گفت شوم قربان  
 دلش پر خون، رُخش گریان  
 بخت خوابید، لطفعلی خان<sup>۱۷</sup>  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

اسب نیله نوزین است  
 دل لطفی پر خون است  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

وکیل<sup>۱۸</sup> از قبر در آرد سر  
 ببند گردش چرخ اخضر  
 لطفعلی خان مضطر  
 آخر شد به کام فجر  
 باز هم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد.

... مورخین و یا داستان‌سراهای دیگری [نیز] از این ترانه‌ها یاد کرده‌اند. امین‌ه پاکروان می‌نویسد: «در روزهای سوگواری و مصیبت خوانی... در میدان‌ها و تکیه‌ها با سرهای تراشیده و سینه‌های برهنه پیش از آغاز نوحه‌سرانی درباره‌ی امام حسین و خاندان او، داستان دلیرانه و دردناک لطفعلی خان را دیباچه‌ی مرثیه‌ی خود می‌کنند.» آغا محمدخان قاجار، ص ۱۲۰۸

همچنین عبدالحسین نوانی در مجله‌ی یادگار (سال سوم، شماره ۳) تحت عنوان «عاقبت لطفعلی خان زند» از زبان کوهی کرمانی می‌نویسد: تصنیفی بین عوام کرمان مخصوصاً بین بومی‌ها (کولی‌ها) رایج است که آن را این طایفه با نی و کمانچه می‌زنند و می‌خوانند. این بنده در سال ۱۳۳۵ هجری قمری سفری به بم کردم، در برگشتن، به راپن که رسیدم... از حسن تصادف دسته‌نوازنده‌ئی این تصنیف را با نی می‌زدند و می‌خواندند. خوشم آمد و نسخه‌ئی از آن برداشتم که اکنون پس از سی سال آن را تقدیم مجله‌ی یادگار می‌نمایم و آن این است:

هر دم صدای نی میاد  
 آواز پی در پی میاد  
 لطفعلی خانم کی میاد

روح و روانم کی میاد  
 آرام جانم، روح روانم  
 غران، میاد شیبه زنان  
 چون پایغفر، از آسمان  
 مانند شاهین پَرزنان  
 چون باد و چون آب روان  
 نعلش طلا، زینش طلا

غران بود چون آسمان  
 لطفعلی خانم روی، آن  
 قد سرو و ابروها کمان  
 شمشیر دستش خون فشان  
 چون وارد میدان شود  
 سرها روی زمین فتن.

[همان جا . صفحات ۷۸ تا ۸۰]

۱. منظور حاجی ابراهیم کلانتر است.

۲. مشخصات کتاب را، مأخذ حنبلی ذکر کرده است:

WARRING E.S.: A Tour to Sheeraz. London, T. Cadell, 1807. parand.az

۳. منظور حاجی ابراهیم است.

۴. منظور خسرو بسر لطفعلی خان است.

۵. تصور می‌رود در اصل بدین صورت بوده است: کجا تهران، کجا طیس.

۶. نسخه استاد یحیی آراین پور:

بالای بان دلگشا  
 مُردست ندارد پادشا؟!  
 صبر از من و...

[از صبا تا نیما، ج ۲، ۱۵۴]

۷. نسخه استاد آراین پور:

لطفعلی خانم هی می‌کرد  
 گلاب نبات با می می‌خورد  
 بختش خوابید...

[همان]

۸. وکیل‌الرعیایا، لقب کریم خان زند، عموی لطفعلی خان.

۹. در اینجا مانند برخی کتب دیگر، از جمله ترجمه کتاب امینه ناکروان، کرن را، به جای قران، غران نوشته‌اند و معلوم است که نوشته جونز - یعنی کرن - از همه صحیح‌تر است. (حاشیه مأخذ)

۱۰. نوانی می‌نویسد در کرمان، پایغفر به معنی رعد و روز به معنی آسمان است. (حاشیه مأخذ)

۱۱. در مأخذ روز نوشته‌اند. اگر کلمه روز که در حاشیه ۷ معنی کرده‌اند مربوط به این کلمه باشد مصراع شعر بی معنی می‌شود. احتمال غلط حاسی بودن هم دور نیست.